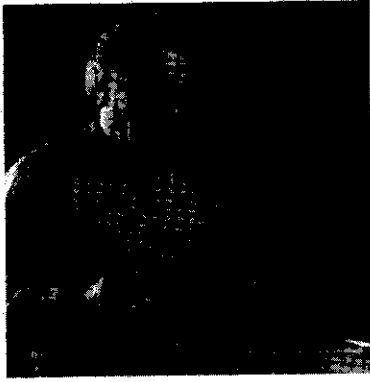


## فرامرز پایور، احیاگر ساز سنتور



الف. نوشتاری به قلم سعید ثابت

حدود چهار ماه است که استاد فرامرز پایور چهره در نقاب سرد خاک کشیده‌اند و جسم فیزیکی ایشان به خاک سپرده شده، اما استاد پایور همیشه زنده و جاوید خواهند بود. زیرا هر کجا ساز سنتور باشد، در کنار آن کتاب و کتاب‌های آثار ایشان خواهد بود. هر ساز سنتوری که ساخته شود، آثار استاد پایور با آن اجرا خواهد شد. هر زمان که علاقه‌مندی به هنر موسیقی شروع به تحصیل با ساز سنتور کند، می‌بایست با متد استاد پایور آموزش خود را آغاز نماید. بنابراین استاد پایور همیشه زنده خواهند بود زیرا استاد پایور به این ساز شخصیت دیگری بخشیدند. آن را به اوج خود رساندند تا جایی که در اقصی نقاط میهن عزیزمان، علاقه‌مندان به هنر موسیقی با شنیدن صدای سحرانگیز سنتور استاد، ساز سنتور را انتخاب اول و علاقه‌ی خود قرار داده و شروع به آموختن نمودند. این امر تنها منحصر به ایران نبوده و هنرجویان خارج از مرزهای ایران نیز به این مجموعه وارد شده‌اند.

استادی که به حق به قول خانم ارفع اطرائی از شاگردان استاد بهترین انتخاب و گزینه‌ی روزگار برای تغییر و تحول در ساز سنتور بوده‌اند.

البته استاد پایور تنها یک نوازنده‌ی صرف سنتور نبوده‌اند. ایشان استاد توانا

در کل موسیقی بوده و هستند زیرا تمامی ابعاد موسیقی (نوازندگی، آثار، تألیفات، تدریس، اجرای گروهی) زیر سایه‌ی استادی ایشان قرار گرفته‌اند.

نبود ایشان ضایعه‌ی بسیار بزرگی برای موسیقی ایرانی است و این ضایعه به چه طریقی جبران خواهد شد؟ این بار روزگار است که استادی هم‌چو ایشان به جامعه‌ی موسیقی تقدیم نماید. به هر حال روحش شاد که اکنون با استادان خود هم‌نشین می‌باشد.

ب. شعری از خسرو احتشامی

تویی شعله‌ی سوز در سازها  
تویی جان جادو در آوازه‌ها  
ندانم چه سحری به مضراب توست  
که راز پری خانه‌ی خواب توست  
اگر باربد خوانمت نارواست  
تو بیداری، او خفته در قصه‌هاست  
ز لحن تو آتش زبانی نماند  
ز سی لحن، نام و نشانی نماند  
چو چنگ تو را لحظه‌ی گوش کرد  
زمان رامتین را فراموش کرد  
نکیسا ز دربار پرویز رفت  
ز مرغان نوای دل‌انگیز رفت  
نظامی که شیرین و خسرو سرود  
خریدار شکر ز شور تو بود  
تو سلطان موسیقی کشوری  
تو از عشق یک پرده آن سوتری  
که دزدیده انگشت‌های تو را

کجا برده شور و نوای تو را  
مگر زهره در شب شیخون زده است  
به بیداد گنج فریدون زده است  
برون آور آن دست سحر آفرین  
که آن‌جاست معنای سحر مبین  
ز سر پنجه، اعجاز شرمنده کن  
به هر زخمه‌ی مرده‌بی زنده کن  
بلرزان ز نو سیم سنتور را  
به رقص آور از نغمه‌ی طور را  
قیامت به پا کن ز زیر و بمی  
برافشان ز هر دیده‌ی شب‌نمی  
بزن تا برون افکنی راز دوست  
که خیزد ز ساز تو آواز دوست  
گشایش ز نیریز و دلکش خوش است  
بر این کشته آشوب آتش خوش است  
برانگیز از خاوران پیر را  
حصاری مکن راک کشمیر را  
در آور ز هر گوشه‌ی گلشنی  
حزین و نشابور و زیرافکنی  
اگر می‌بری دل به جا می‌بری  
از این راه تا ناکجا می‌بری  
نسیم تو بوی صبا می‌دهد  
خبرها از آن آشنا می‌دهد  
نمی‌پروراند جهان هنر  
نه دیگر ضیایی و نه پایور  
یکی در جهان چون فرامرز نیست  
فرامرز را در هنر مرز نیست